

Galbraith, Robert
 ۹۷۸-۹۰۰-۰۰۰-۱۸۲-۱۷۹-۱
 The Silkworm, 2014
 ۹۷۷-۹۰۰-۰۰۰-۱۸۲-۱۷۹-۱
 ۹۷۷-۹۰۰-۰۰۰-۱۸۲-۱۷۹-۱
 ۹۷۷-۹۰۰-۰۰۰-۱۸۲-۱۷۹-۱

کرم ابریشم



Tandisbookstore.com
 ۷۷۷۷۷۷۷۷
 نوشته‌ی رابرت گالبریت
 (جی کی رولینگ)
 E-mail: info@katabiray.com
 Telegram: katabiray_tandis

ترجمه‌ی ویدا اسلامیه

با تاج گلی بر سر، (پشتکلاه) ت در پالات ت پاد: همنسویها
 همنسویها
 از سوخته‌های چوب‌افروزی ت در پالات ت پاد: همنسویها
 ۱۲۷۲
 ۰۰۰۱



کتابسرای تندیس

ISBN: 978-600-182-176-9
 ۹۷۸-۹۰۰-۰۰۰-۱۸۲-۱۷۹-۱

کتابسرای تندیس، تهران
 (۱) نامس ذکر: The Great Book
 کلاهداری، روسی، درم‌تکار و پیش به سوی غربت.

...صحنه همه خون و انتقام و داستان، قصه‌ی مرگ
شمشیری آلوده به خون، قلم به دست،
شاعر، بددل، سوگ‌نگار شوربخت،
با تاج گلی بر سر، اما نه ز برگ،
از سوخته‌های چوب‌افروز خدنگ.

برگرفته از *سرباز اسپانیایی شریف*
برگرفته از *سرباز اسپانیایی شریف*
اثر تامس دکر^۱

صدای دورگویی از آن سوی خط گفت:

- امیدوارم آونی که مثل سگ معروفه، مرده باشه استرایکه

۱) تامس دکر (Thomas Dekker) زاده‌ی ۱۵۷۲ - درگذشته‌ی ۱۶۳۲) نمایشنامه‌نویس انگلیسی بود و برخی از آثار او عبارتند از: تعطیلات کفاش، سرباز اسپانیایی شریف، کلاهبرداری، روسپی درستکار و پیش به سوی غرب‌م.

تخصصی و شفقتی از شهید جان زوالی بود. ملت با ملت رنج می‌برد که ما ایندا تشنه‌ی...
 متوجه می‌شود که این خورشید بر این صحرای تاریکی و تاریکی...
 تشنه‌ی ما و تشنه‌ی شماست و تشنه‌ی همه‌ی ما و تشنه‌ی همه‌ی شماست...
 خورشیدی که همیشه در سراسر این خیابان پخش می‌کند چشم می‌آورد و او به
 صدای تو از سمت عقب می‌رفت. معبد و کعبه را با این شمشیرهای...
 هرگز یکی هوای زمستانی، یکبارچه، جعبه‌نظر شمشیرت را بگو، به سحر کاره‌ی گوشت
 اختصاص داشت و چندین سده بود که هر روز در حلقه‌ی این خیابان پخش می‌شد. بار
 گوشت با در آن جا خفته می‌کردند تا قطعه و قطعه و پاره‌های پاره‌های...
 در صبح‌ها و رستوران‌ها می‌رسد تا این شرفه‌ها را در آنجا...
 گوش استریک می‌رسید: صدای قیل و قیال و فریادها می‌دادند: صدای

۱

غریب موز و بوق کنده عقب کامیون‌هایی که باز گوشت‌شان را خالی
 می‌کنند و تشنه‌ی ما و تشنه‌ی شماست و تشنه‌ی همه‌ی ما و تشنه‌ی همه‌ی شماست
 می‌کشد و تشنه‌ی ما و تشنه‌ی شماست و تشنه‌ی همه‌ی ما و تشنه‌ی همه‌ی شماست
 صدای قد که سخت جاذب کاهلان را پرتاب می‌کند و تشنه‌ی ما و تشنه‌ی شماست
 پیرش

از چه روزی می‌خوری؟

پاسخ

از خواب پریده. ما را دور لیوان‌های خالی و تشنه‌ی ما و تشنه‌ی شماست
 تشنه‌ی ما و تشنه‌ی شماست و تشنه‌ی همه‌ی ما و تشنه‌ی همه‌ی شماست

برگرفته از سرباز اسپانیایی شریف

اثر تامس دکر

صدای دورگه‌یی از آن سوی خط گفت:

- امیدوارم اون‌ی که مثل سگ معروفه، مرده باشه، استریک. سما لعنه

1) Common Stike
 2) Cuipeber

مرد درشت اندام با صورتی نتراشیده، در حالی که گوشی تلفنش را سخت به گوشش می فشرد و در تاریکی پیش از سحر، به سنگینی گام بر می داشت، به پهنای صورتش خندید و گفت:

- یه چیزی تو همون مایه هاس.

- آخه لامصب، ساعت شش صبحه.

کورمورن استرایک^۱ گفت:

- ساعت شش و نیمه و تو هم اگه چیزی رو که گیر آوردهم می خواهی، باید بیای بگیریش. الانم نزدیک خونه تم. یه جا هست که -

- از کجا می دونی خونه کجاست؟

استرایک همان طور که جلوی خمیازه اش را می گرفت، در جوابش گفت:

- خودت بهم گفتی داری آپارتمان تو می فروشی.

شخص دیگر در آن سوی خط، آرام شد و گفت:

- آهان، عجب حافظه یی داری.

- یه کافه ی شبانه روزی هست که -

- بابا بی خیال. بعد بیا دفترم دیگه -

- ببین کالپپر^۲، من امروز صبح یه مراجع دیگه هم دارم که خیلی بهتر از تو پول می ده و در ضمن دیشبم تا خود صبح خوابیده ام. اگه بخوای ارزش استفاده کنی، باید همین الان بیای و بگیریش.

صدای غرولندی به گوش رسید. استرایک صدای خش خش ملافه را می شنید.

- فقط امیدوارم خبر دست اولی باشه.

1) Cormoran Strike

2) Culpepper

- یا کافه ی اسمیت فیلد تو خیابون لانگ.

استرایک با این حرف، تماس را قطع کرد.

تصور می کرد گام هایش در سراسیمگی خیابان بیش تر به چشم می آمد و او به سوی بازار اسمیت فیلد می رفت، معبد ویکتوریایی مستطیل شکل وسیعی که در تاریکی هوای زمستانی، یکپارچه به نظر می رسید و به فروش گوشت اختصاص داشت و چندین سده بود که هر روز هفته، از ساعت چهار صبح، بار گوشت را در آن جا خالی می کردند تا قطعه قطعه و سپس بسته بندی شده، به قصابی ها و رستوران های سرتاسر لندن فروخته شود. در تاریکی، صداهایی به گوش استرایک می رسید؛ صدای قیل و قال فرمان هایی که می دادند؛ صدای عرش موتور و بوق دنده عقب کامیون هایی که بار گوشت شان را خالی می کردند وقتی به خیابان لانگ قدم گذاشت، گویی او نیز یکی از افراد بسیاری شد که سخت جلوی دهانشان را پوشانده بودند و هدفمندانه برای انجام کارهای صبح روز دوشنبه شان در تکاپو بودند.

در کنار شیردالی سنگی که همچون نگهبانی کنار ساختمان بازار قد برافراشته بود، چندین پیک با لباس شب نما و دست های دستکش پوش، دور هم جمع شده، دست ها را دور لیوان های دسته دار چایشان حلقه کرده بودند. در آن سوی خیابان، کافه ی اسمیت فیلد که در تمام ساعات شبانه روز باز بود، در زمینه ی تاریک پیرامونش همچون شومینه ی روبازی می درخشید و منبع کوچک و جمع و جور گرما و غذاهای چرب و پر روغن بود.

این کافه دستشویی نداشت اما توافق کرده بودند که از دستشویی غرفه ی ویژه ی شرط بندی استفاده کنند که چند غرفه جلوتر بود. از آن جا که غرفه ی شرط بندی را تا دو سه ساعت دیگر باز نمی کردند، استرایک به کوچه ی کنار پیچید و در تاریکی، جلوی دری، مثنای پرش را خالی کرد که حاصل قهقهه های رقیقی بود که ضمن انجام کار شبانه اش، تا صبح نوشیده بود. سرانجام خسته و گرسنه، با لذتی که فقط برای کسانی پیش می آید که